

معروفی کتاب «روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ» خانه کتاب گردنی

## نگاهی به رمان روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ



امیر ویسی

شناسنامه کتاب: روشن مثل عشق تاریک مثل مرگ، محمد اوزون،

متزجم: رضا کریم مجاور، نشر افراز، تهران، ۱۳۹۷



ISBN: 9786003262454



Website: [www.kurdishbookhouse.com](http://www.kurdishbookhouse.com)



Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>

سایههات به مانر کتیپر کوردر



## ❖ تلخ مثل عسل

### ✓ نگاهی به رمان روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ اثر محمد اوزون

محمد اوزون در رمان روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ، خود را در مقام صدای در گلوی مانده‌ی آبا و اجدادش، شاعر همه‌ی انسانیت‌ها و عشق‌های از دست رفته‌ی وطن‌اش و نماینده‌ی تمام مبارزان و آرمان‌های سرزمین‌اش قرار می‌دهد و در غربتی که ساکن آن شده، وظیفه‌ی خود دانسته که وجودان بیدار و پر از درد مام میهن و هم‌وطنان‌اش باشد و از استبداد، از ظلم‌ها، اسارت‌ها، فنا شدن‌ها، آوارگی، ایستادگی و تلاش برای بقا در سرزمین مادری‌اش بنویسد.

مهمترین شاخص و ویژگی رمان روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ اسطوره و فراخوانی آن در عصر حاضر است. اوزون برای ارج نهادن به چریک‌ها و آن حس و باوری که آن‌ها را در این راه قرار داده است، دست به دامن اسطوره می‌شود. و به خصوص در خلق دو شخصیت اصلی داستان، تولد آن‌ها و ساختن زندگی‌شان به کهن الگوها و شیوه‌ی ابدی زیستن انسان ارجاع می‌دهد که توانسته باشد شخصیت‌های ماندگار و یکه و هم جدل بی‌پایان خیر و شر، روشنی

و تاریکی و آئین از پا نشستن، مبارزه در برابر ظلم و نهایت پیروزی انسان و رستگاری اش را بسازد.

کبوتر در گفتگو با نویسنده و بعدها نامهای که به او می‌نویسد، هدف مبارزان سرزمین کوهستان را جدل در تاریکی برای رسیدن به روشنایی بیان می‌کند و به او یادآوری می‌کند، نیازی نیست که در دل تاریخ بگردد تا از زیبایی‌ها، آرمان‌های انسان و عشق بگوید و در همین زمان معاصر و در میان دوستان و هم‌خونان او و در وطن‌اش که اسیر استبداد است می‌توان تاریخ و عشقی را پیدا کند که با خون آبیاری شده است.

کبوتر / اوزون در مقدس جلوه دادن به باورهای مبارزه و این‌که انسان در تمام دوران‌ها این وظیفه را همیشه بر دوش داشته، نویسنده / خواننده را به تداعی کردن گیلگمش هدایت و برای مبارزان امروز حماسه‌سرایی می‌کند و به آن‌ها حال و هوای اسطوره می‌دمد. "اونجا در همون جایی که صدایها از رمق افتادن و ترانه‌ها از خوندن موندن و سبزه‌زار دشت‌ها خشک شدن و دل‌ها نامید و طبیعت و انسان و حیوان عقیم شدن، هنوز هم گیلگمش زندگی می‌کنه. توی اون سرزمین که روی نقشه‌ی جغرافیا نامی ازش نیست، نور و تاریکی و جنگ اون‌ها هنوز باقی مونده. سرزمینی که امروز در میان خون دست و پا می‌زنه... سرزمینی که باد و بارون و کولاک به شکل مرثیه بر ویرانه‌هاش زوزه می‌کشه... ". (ص. 133) و حتا در این همسانی رخدادها و تکرار شدن آن‌ها از کلمات دیروز و امروز

استفاده می‌کند که ظلم‌ها، بیدادها و خشونت‌ها هنوز بر سر انسان آوار است و مبارزه برای رهایی هم ادامه دارد.

ازوژون، کبوتر و باز را از میان آتش، آوارگی، خون و مرگ می‌آفریند و از این طریق آن‌ها را در قالب اسطوره قرار می‌دهد. در حمله‌ی نیروهای حکومت به سرزمین کوهستان که منجر به قتل عام بخشی از مردم آن سرزمین می‌شود و آن‌جا را به آتش می‌کشند، از میان شعله‌های آتش کودکی بیرون می‌آید. باز، پسر بچه‌ای دو ساله با پوشش چرمی که گویی از دل سنگ‌های سرزمین کوهستان متولد شده و فرزند طبیعت آن‌جا است. سال‌ها بعد هنگام تبعید مردم سرزمین کوهستان به بیابان‌های جنوب کشور در میان آفتاب سوزان با تشنگی و گرسنگی که مرگ بیش از هر چیز دیگری به انسان نزدیک‌تر است، کبوتر متولد می‌شود. باز فرزند آتش است و کشتار، کبوتر فرزند غربت و تبعید. (کشتار دسته‌جمعی و تبعید تنها راه حل‌های حکومت‌های فاشیست برای مقابله با ملت مبارز است). کبوتر و باز، هیچ‌کدام در شرایط عادی زاده نمی‌شوند و این سرنوشت شوم همواره با آن‌ها است. و در پایان فقط با مرگ، هر چند دردنای باشد به رستگاری و آرامش می‌رسند و اسطوره‌سازی ازوژون به کمال مطلوب می‌رسد.

روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ در روایت و پیرنگ رمانی ساده و معمولی نیست. راوی در داستان حضور دارد، به سرزمین بزرگ مسافرت می‌کند و در محاکمه‌ی یک نویسنده‌ی مخالف حکومت

شرکت و کبوتر را در لابی هتل ملاقات می‌کند و در بازگشت به کشورش نامه‌ای از کبوتر دریافت می‌کند. نویسنده از همان ابتدا به مستقیم‌ترین شکل ممکن با خواننده حرف می‌زند. او یک راوی مداخله‌گر است و در طول رمان علاوه بر حضور فیزیکی اش، بارها وارد روایت می‌شود و بی‌هیچ پرده‌ای با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند و به او یادآوری می‌کند چه اتفاقاتی رخ داده، در مورد آدمها و رویدادها سؤال می‌پرسد و این‌که اکنون در کجای رمان با کدام شخصیت و با چه حس و حالی مواجه هستیم. لحن راوی گزارشی است و با وضوح قمام به توضیح دادن اتفاق‌های رمان و تشریح درونیات آدمها و روابط بین آن‌ها می‌پردازد. هر چند نویسنده / راوی با این لحن گزارشی بهنوعی با خواننده فاصله‌گذاری می‌کند، اما در مواردی روایت به سمت لحن عاشقانه سوق پیدا می‌کند که کاملن کنترل شده است و از افتادن در تله‌های احساسات‌گرایی مبتذلی که بخواهد به زور خواننده را مجبور به همدادات‌پنداری با شخصیت‌ها بکند، بهشدت پرهیز می‌کند و از طرفی یکدستی ساختار رمان نیز دچار آشفتگی نمی‌شود. محمد اوزون با این سبک یعنی از وسط یک توصیف ساده‌ی گزارشی از آدمها یا مکان‌ها ناگهان در لحن تغییر مسیر می‌دهد و لحن، شاعرانه می‌شود، از لحظه حسی پتک سنگینی بر سر خواننده می‌کوبد و این آشنازدایی باعث شگفتی خواننده و همراهی بیشتر او می‌شود.

” باز... ”

کبوتر...

ما یکی از آنها را باز و دیگری را کبوتر می‌نامیم.

باز و کبوتر دو نام، دو انسان، مردی میان‌سال و زنی جوان... دو نام، دو شخصیت اصلی رمان ما. این رمان از سرگذشت باز و کبوتر سخن می‌گوید.

....

باز و کبوتر دو فراری، دو زندانی، دو قربانی. باز و کبوتر می‌میرند. ما با مرگ، با مرگ آنها قصه‌ی سرگذشت‌شان را آغاز می‌کنیم." (ص

(17).

روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ با جمله‌های بالا آغاز می‌شود. در چند خط اول نام شخصیت‌ها اصلی را می‌دانیم و این‌که داریم رمانی می‌خوانیم در مورد سرگذشت آنها. نویسنده از همین ابتدا دارد فاصله خواننده با اثر رانگه می‌دارد که داریم رمان می‌خوانیم. نکته‌ی بعدی صفت‌های است که به کبوتر و باز الصاق می‌کند. فراری، زندانی و قربانی و در جمله‌ی بعد، از مرگ آنها سخن به میان می‌آید. این صفت‌ها و خبر مرگ آنها تعلیقی درست را در چند خط ابتدایی برای خواننده ایجاد می‌کند که به راحتی می‌تواند با شوق بیشتری به خواندن ادامه بدهد. تا پایان صفحه‌ی سوم رمان، اطلاعاتی در مورد سرزمین بزرگ، زمان و مکان و علت دستگیر شدن کبوتر و باز در جملاتی کوتاه ارائه می‌شود و کنجکاوی و تعلیق به تدریج

افزایش می‌یابد. این اطلاعات دادن، آرام و بی‌هیچ خودنمایی ادامه دارد. عشق باز به کبوتر، صبوری کبوتر در قمam زندگی، هنگام اشک شب جدایی و به خصوص روز و شب‌های مبارزه. با یتیمی بزرگ شدن باز و ارتضی بودن‌اش. علاوه بر شخصیت‌پردازی و آشنایی با کبوتر و باز، در مورد کشور و شرایط حاکم بر آن، حکام دیکتاتور، کودتا و چگونگی رسیدن به قدرت و اداره‌ی آن نیز آگاهی پیدا می‌کنیم. و هنگام ارائه‌ی این جزئیات، به صورت موازی از از برده شدن کبوتر و باز به قربان‌گاه و مرور زندگی آن‌ها، هم در ذهن‌شان و هم از طرف راوی غافل نمی‌شویم. در توصیف‌های بعدی این مرگ سهمناک‌تر برای خواننده جلوه می‌کند. به عبارتی مرگ کبوتر و باز بر قمam فصل اول چیره شده و در میان حس مرگ آن‌ها به اطلاعات دیگر می‌رسیم. و در پایان فصل، مرگ وحشتناک کبوتر با وصف جزئیات آن، سیلی محکمی به خواننده می‌زند. در طول فصل اول سؤال‌های آشکار راوی، اطلاع دادن از شخصیت‌ها، مکان و گاهی سیال ذهن شدن روایت به‌طور متناوب ادامه دارد. این فاصله‌گذاری و به درون اثر بردن خواننده و نزدیک شدن به آدمهای اصلی در طول کتاب تبدیل به سبک رمان و ایجاد لحن خاص آن شده است که رها کردن کتاب را برای خواننده سخت می‌کند.

نبرد عشق و وظیفه از کهن‌الگوهای است که در رمان دیده می‌شود و به دو شکل متفاوت با آن برخورد می‌شود. ژیر نامزد کبوتر به‌دلیل عشق وطن (سرزمین کوهستان) و مبارزه برای نجات آن، کبوتر را تنها می‌گذارد و عشق به میهن را به عشق انسانی اولویت می‌دهد. کبوتر

به تبعیت از ژیر وارد گروههای مبارز می‌شود و در حین عملیاتی دستگیر و اینبار باز عاشق کبوتر می‌شود و عشق انسان / دشمن را به عشق کشور (سرزمین بزرگ) که تمام عمرش را صرف خدمت به آن و قتل عام مردم سرزمین کوهستان کرده ترجیح می‌دهد. به نظر نگارنده برای او زون عشق به میهن نسبت به عشق انسانی مهم‌تر است. اگر باز عاشق کبوتر و در این راه کشته می‌شود و با این مرگ از هیولا‌یی که شده، فاصله می‌گیرد و تطهیر می‌شود فقط به سرش او و اصالتش برمی‌گردد که از اهالی سرزمین کوهستان است. آن‌گونه زادن باز مقدس‌تر از آن است که با آن همه پستی بمیرد. شاید او زون با این انتخاب دارد عقده‌گشایی می‌کند که رشد یافتن در سایه‌ی دیکتاتوران همه‌ی افراد را متوجه می‌کند و در برخورد بی‌حجاب با زیبایی این فرصت را به باز می‌دهد که به ریشه‌های خود، بی‌آن‌که بداند برگردد و رستگار شود. اگر باز متعلق به سرزمین بزرگ بود غیرممکن می‌نمود که این‌گونه مرگی را تجربه کند.

و در پایان به نظر مهم‌ترین کاری که مترجم برای ترجمه یک اثر باید انجام بدهد، درک و پیدا کردن لحن کتاب است و تا زمانی که به این شناخت نرسیده باشد، هر کاری انجام دهد حتمن شکست خواهد خورد. اگر مترجم بتواند لحن اثر را بفهمد آن‌گاه در انتخاب واژگان کارش را راحت‌تر و مسیر را هموارتر طی می‌کند. کریم‌محاور این وظیفه را به خوبی انجام داده است. شاید رمان روشن مثُل عشق، تاریک مثُل مرگ مثلن نسبت به شهر موسیقی‌دان‌های سفید و اسفار سرگردانی - ترجمه‌های پیشین مترجم - ساده‌تر به نظر برسد، اما یادمان

معروفی کتاب «روشن مثل عشق، تاریک مثل مرگ» خانه کتاب گردی

نرود که ترجمه‌ی زبان ساده دشوارتر است، چون برهنه‌تر است و باید از سادگی ارزش بیافریند و در دام بی‌ارزشی نیفتند و خوشبختانه این امر در ترجمه کریم‌مجاور رخ داده است.

هاوریمان بن له مالی کتیبی کوردی: ■

■ Telegram: <https://t.me/kurdishbookhouse>